

نوع مقاله: پژوهشی
صفحات ۲۸ - ۷

جانشینی رسول (ص) در سیره نبوی و رای خلفای ثلاث

طاهره اسلامی علی آبادی^۱
امداد توران^۲

چکیده

پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، مساله ی خلافت، مهم ترین مساله مطرح در جامعه اسلامی بود. عده ای مدعی ابتناء این جانشینی بر نصب الهی بودند؛ در مقابل جریانات فکری دیگر آهنگ دیگری نواخته و طرح های دیگری در انداختند. پژوهش حاضر با با روش تحلیل و نقد متنی و تاریخ، کوشیده است به این سوال پاسخ دهد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر حسب گزاره های تاریخی_روایی درباره خلافت چه آموزه هایی داشته اند؟ و خلفای سه گانه چه معیارهایی؟ نتایج حاصل از این پژوهش نشان دهنده ی این است که میان سیره ی رسول خدا (ص) و رای و عمل خلفای سه گانه درباره مساله ی خلافت تفاوت عمیق وجود دارد. رسول خدا (ص) مساله خلافت را به نص الهی دانسته، در حالی که خلفای سه گانه معیارهایی همچون بیعت، استخلاف و تعیین شورایی را برای مشروعیت بخشی به خلافت خود و یکدیگر در نظر گرفتند که بعدها نیز معیار عمل اهل سنت قرار گرفتند.

واژگان کلیدی

رسول خدا (ص)، خلافت، خلفای سه گانه، وصایت، بیعت.

۱. دانشجوی مقطع دکتری رشته ی شیعه شناسی دانشگاه ادیان و مذاهب.

Email: alahk35akbar@gmail.com

۲. عضو هیات علمی دانشگاه ادیان و مذاهب قم.

Email: e.touran@yahoo.com

پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۵/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۳/۱۰

طرح مسأله

بر اساس گزارش‌های تاریخی پس از رحلت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در حالی که علی (علیه السلام) و عده‌ای از یاران ایشان مشغول غسل و تکفین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند، جمعیتی در سقیفه جمع شده تا درباره انتخاب خلیفه تصمیم‌گیری کنند. گفته شده در این اجتماع هر جناحی می‌پنداشت که برای در دست گرفتن زمام امور بیش از دیگران استحقاق دارد. و سرانجام پس از کشمکش‌های فراوان بین مهاجران و انصار، کفه ترازو به نفع ابوبکر سنگین و وی به عنوان خلیفه برگزیده شد. بدین ترتیب اجتماع سقیفه با بیعت عده‌ای از انصار و مهاجران با ابوبکر به پایان رسید و برای بیعت عمومی رهسپار مسجد شدند. ابوبکر پس از دو سال و چند ماه خلافت، به هنگام درگذشت، عمر را به خلافت برگزید و عمر نیز به هنگام درگذشت، شورایی شش نفره برای انتخاب خلیفه پس از خود برگزید. در اینجا به نظر می‌رسد انتخاب خلیفه توسط عده‌ای از مردم، انتصاب توسط خلیفه قبلی و انتخاب توسط شورا و اوصافی همچون قریشی بودن، مهاجر بودن و کبر سن به عنوان مبانی نظری مشروعیت خلفای سه‌گانه، توسط آنها و عده‌ای از مسلمین پذیرفته شده بود. در اینجا این سوال مطرح می‌شود که آیا این آراء و مبانی مورد تایید رسول خدا (ص) بوده است یا خیر؟ رسول خدا (ص) چه معیاری را برای جانشینی خود در نظر داشته‌اند؟

پیشینه بحث

درباره این مسأله‌ی جانشینی رسول خدا (ص) سخن بسیار گفته شده و اندیشمندان و متفکران تمام تلاش و همتشان را به کار برده و به توصیف و تحلیل حوادث این سالها پرداخته‌اند اما پرداختن به آراء و مبانی و دیدگاه‌های سه خلیفه نخست در انتخاب یکدیگر به جانشینی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و تفاوت آن با سیره‌ی رسول خدا (ص) موضوعی است که تا به حال مورد غفلت قرار گرفته و خلاء‌های پژوهشی در این زمینه مشهود است. از سوی دیگر، بررسی این مقطع تاریخی بسیار حساس و دشوار است و روال عادی و عام گزارش‌های تاریخی به هیچ وجه نمی‌تواند تمام جوانب و عوامل تاریخی - فکری این مقطع تاریخی را روشن و از واقعیت امر پرده بردارد. از این رو پژوهش حاضر

تلاش می‌کند فارغ از اختلافات کلامی متاخر، با رویکرد حدیثی-تاریخی و با استفاده از منابع دست اول، مسأله‌ی جانشینی را مورد تامل قرار داده و آراء، مبانی و دیدگاههای ایشان را در انتخاب خلیفه ردیابی نموده و به این سوال پاسخ دهد که خلفای سه گانه از کدامین منبع، مشروعیت خود و یکدیگر را اخذ نموده و آراء و مبانی آنها در انتخاب یکدیگر به خلافت چه بوده است؟

نتایج این تحقیق که به روش کتابخانه‌ای حاصل گردید نشانگر آن است که آراء و مبانی خلفای سه گانه، برای انتخاب جانشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با مبانی اسلام اصیل تفاوت داشته و به نظر می‌رسد این اختلافات ریشه در مبانی معرفتی و سیاسی داشته است.

۱. مسأله جانشینی در سیره علمی و عملی رسول خدا(ص)

از منظر رسول گرامی اسلام، منصب امامت، همچون رسالت منصبی الهی است از این رو تعیین خلیفه به خداوند متعال واگذار شده و امت در آن هیچ دخلی ندارند. شاهد صادق مدعا روایتی است که در بسیاری از منابع اصلی اهل سنت آمده است. وقتی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) قبیله‌ی بنی عامر را به توحید و اسلام دعوت کرد، شخصی بنام بحیره بن فراس عرض کرد، اگر ما با تو بیعت کنیم و تو بر مخالفینت پیروز شوی، آیا می‌پذیری که امر ولایت پس از خویش را به ما بسپاری؟ حضرت فرمودند: «الامر إلی الله یضعه حیث یشاء» (ابن هشام، بی تا: ۱/۴۲۵؛ طبری، ۱۳۷۸: ۱/۵۵۶؛ میلانی، ۱۴۱۳: ۴۸) امر جانشینی به عهده‌ی خداست و خدای تعالی آن را برای هر کسی که اراده کند، قرار می‌دهد. بدین ترتیب رسول خدا(صلی الله علیه و آله) امر جانشینی را به خداوند واگذار نموده و سخنی از بیعت امت، شورا، اجماع و اهل حل و عقد به میان نیامده است.

تعبیر خلیفه در روایات رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

۱- روایت یوم الدار

روایت یوم انداز در بسیاری از کتب تاریخ اهل سنت، مانند: تاریخ طبری(طبری، ۱۳۷۸: ۲/۳۲۱) تاریخ الکامل ابن اثیر(ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۲/۶۳) و البدایه و النهایه(ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۷/۲۲۳) با تفاوتهایی در نقل وارد شده است. مضمون حدیث از این قرار

است: در اوایل بعثت که آیه وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ^۱ نازل شد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) جلسه میهمانی مرکب از خویشان خود ترتیب داد و در آنجا رسالت خود را اعلام کرد و فرمود: «فایکم یؤازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و وصیی و خلیفتی فیکم». کدام یک از شما مرا در این کار کمک کار است تا برادر من و وصی من و جانشین من در میان شما باشد. سه مرتبه این مطلب را تکرار فرمود و در هر مرتبه غیر از حضرت علی علیه السلام هیچ کس اعلام موافقت نکرد. سرانجام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) در پایان مرتبه سوم فرمود: «ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا». این شخص (حضرت علی علیه السلام) برادر من، وصی من و جانشین من در میان شماست، پس سخنان او را گوش فرادهید و از او اطاعت کنید. بدین ترتیب رسول خدا (صلی الله علیه و اله) همزمان با اعلام نبوت خویش مساله جانشینی و خلافت پس از خویش را نیز بیان کرده است.

نکته ی قابل تامل این که بعضی از تاریخ‌نویسان اهل سنت، این حدیث را مخالف عقیده خود دیده‌اند، دست به تحریف حدیث زده‌اند و به جای کلمات «وصیی و خلیفتی» عبارت «کذا و کذا» (یعنی چنین و چنان) را آورده‌اند و راویان حدیث را متهم به ضعف و تشییع کرده‌اند. (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۳ / ۴۰)

۲- حدیث منزلت

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) در غزوه تبوک، به همراه بسیاری از اصحابش از مدینه خارج شدند و به سمت رومیان به راه افتادند و برای این که مدینه از رهبر خالی نماند، حضرت علی (علیه السلام) را به جای خود در مدینه گذاشتند. بعضی از اصحاب زبان به طعن گشودند و گفتند: پیامبر (صلی الله علیه و اله) علی (علیه السلام) را در مدینه گذاشت تا مواظب زنان و بچه‌ها باشد.

حضرت علی (علیه السلام) به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) شکایت برد و آن حضرت (صلی الله علیه و اله) در آن هنگام این جمله تاریخی را فرمود: «انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانی بعدی». منزلت تو نسبت به من مانند منزلت هارون نسبت به موسی است، با این تفاوت که بعد از من پیامبری نیست. این نکته برای همگان واضح است

که هارون، وصی موسی بود.

این حدیث از جمله روایاتی است که در اکثر منابع تاریخی و روایی معتبر اهل سنت آمده است (طبری، ۱۳۷۸: ۳/۱۰۴؛ بخاری، بی تا: ۳۵۲/۱۴؛ ابن سعد، ۱۴۱۰: ۳/۱۶؛ ابن هشام، بی تا: ۲/۵۲۰؛ البلاذری، ۱۴۱۷: ۲/۹۲؛ ذهبی، ۱۴۱۳: تاریخ الاسلام، ۲/۶۳۱) از ظاهر بعضی از این کتب چنین برمی آید که این حدیث در مواقع مختلفی غیر از غزوه تبوک نیز بیان شده است.

۳- حدیث غدیر

در بازگشت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از آخرین سفر حج خود، به مدینه، این آیه بر آن حضرت (صلی الله علیه و آله) نازل شد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (مائده (۵): ۶۷)

با نزول این آیه، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مکانی به نام غدیر خم که راه کاروانهای مختلف از هم جدا می شد، فرمان توقف داد و امر کرد منبری از چوب محملهای شتران فراهم کردند. آن گاه به روی منبر رفته فرمود:

«الست اولى بالمؤمنين من انفسهم.» آیا من نسبت به مومنان از خودشان سزاوارتر (به تصرف در امورشان) نبودم.

همه گفتند: آری، ای رسول خدا. آن گاه در حالی که دست علی (علیه السلام) را بالا گرفته بود، فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اعان من اعانه و اخذل من خذله.» این روایت در بسیاری از منابع روایی و تاریخی فریقین (البلاذری، ۱۴۱۷: ۲/۱۱۰؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ۲/۴۲۵؛ ابن هلال ثقفی، بی تا: ۲/۶۵۹) آمده است.

بدین ترتیب نصوص وارد شده در کتب اصیل فریقین بر نصب الهی و به دنبال آن، نص بر خلافت علی (علیه السلام) دلالت دارد و هیچ بیان صریح و حتی اشاره و کنایه ای نه در کتاب خدا و نه در سنت و نه در سیره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مبنی بر اختیار مردم در امر امامت، چه از راه بیعت و چه از راه انتخاب و چه تعیین شورایی خلیفه دیده نمی شود. اما این روشها پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) توسط صحابه در

پیش گرفته شده و بعدها نیز ملاک عمل اهل سنت قرار گرفت.

۲. آراء و مبانی خلفای سه گانه در مشروعیت بخشی به خلافت خود و یکدیگر

خلفای سه گانه پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، برای مشروعیت بخشی به خلافت خود و یکدیگر، شیوه ها و شروطی را ارائه نمودند که می توان آن ها را در ذیل دو عنوان کلی زیر مطرح، و مورد بررسی قرار داد.

۲-۱- شیوه های انتخاب خلفای سه گانه

با توجه به منابع تاریخی و روایی، سه خلیفه نخست هر یک به شیوه ای به خلافت رسیدند. خلیفه اول با بیعت و انتخاب عمومی، خلیفه دوم با انتصاب و خلیفه سوم با شورای محدود.

۲-۱-۱- انتخاب عمومی

انتخاب خلیفه توسط مردم، از جمله مبانی است که گردانندگان سقیفه برای مشروعیت بخشی به خلافت خلیفه مورد نظر خود به آن تمسک جستند.

براساس گزارشهای تاریخی، پس از بیعت عده ای از مردم با ابوبکر،^۱ شیخین برای همراه کردن عباس بن عبدالمطلب با خود، به دیدار وی رفتند. (یعقوبی، بی تا: ۱۲۵/۲) ابوبکر در این دیدار گفت: «رسول خدا پس از خود کارها را به خود مردم وا گذاشت تا آنکه با رعایت مصلحت و خیرخواهی برای خود نظر دهند. پس مرا برای سرپرستی خود و رسیدگی به کارهایشان برگزیدند و من هم زمامدار شدم و خوش ندارم کسی در مورد آنچه مردم برگزیده اند سخنی از روی طعن و نارضایتی بگوید. و در این کار شما را پناهگاه خود قرار دهد و شما نیز برخلاف نظر مسلمانان پایگاه استوار او گردید. پس یا در آنچه همه مردم وارد آن شده اند، وارد شوید و یا آنچه را که آنان پذیرفته اند رد و انکار کنید. پس از وی، عمر گفت: آری ما برای رفع نیاز نزد شما نیامده ایم لیکن دوست نداریم شما در آنچه عامه مردم اجتماع کرده اند سخنانی نیش دار بزنید. به خاطر خودتان و عامه مردم کارها را در نظر آورید». (دینوری، ۱۴۱۰: ۳۳/۱)

از این رو به نظر می رسد، یکی از مسائلی که گردانندگان سقیفه پس از رحلت

۱ - برخی متون تاریخی از آن به «بیعت عام» تعبیر می کند. طبری، ۱۳۷۸: ۲۱۰/۳. 1

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مصرانه به آن پرداخته و سعی در پر رنگ جلوه دادن آن نمودند نقش آراء و رویکرد عمومی و انتخاب خلیفه توسط مردم بوده است. اینان توانستند با این روش مخالفان را با خود همراه کرده و مورد توجه و حمایت اغلب مسلمانان قرار گیرند.

به نظر می رسد عمر با سخنان خود اینگونه القاء می کند که بیعت عمومی حاصل شده است و مخالفت با آن بی نتیجه است و بدین وسیله مخالفان را به تسلیم و بیعت وامی دارد. وی در زمان خلافت خود نیز بر این مبنا پای فشرد و گفت: هر کس بدون مشورت با دیگر مسلمانان با شخصی بیعت کند، بیعت او پذیرفته نیست و کسی نمی تواند با او بیعت کند و گرنه هر دو کشته می شوند. (طبری، ۱۴۱۵: ۲۱۳)

۲-۱-۲- استخلاف

انتخاب خلیفه توسط مردم، از جمله مبانی است که خلفای سه گانه به ویژه شیخین پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای کسب منصب خلافت بر آن تاکید داشته اند. در حالی که خود در زمان خلافت خویش به رعایت این شرط ملتزم نبوده اند. ابوبکر پس از دو سال و اندی خلافت، در بیماری که منجر به مرگش شد، عمر را با وصیت کتبی خود به خلافت منصوب کرد (ابن الاثم، ۱۴۱۱، ۱/۱۲۳) وی انتصاب خلیفه ی پس از خود را، جز وظایف خود دانسته و اظهار کرد: من خود را موظف می دانم که شخصی را به جانشینی خود منصوب کنم تا شما بی سرپرست نمانید. (دینوری، ۱۴۱۰: ۱۹/۱) منابع تاریخی چگونگی انتصاب عمر توسط ابوبکر را اینگونه گزارش کرده اند:

در روایتی آمده است، پس از انتصاب عمر از سوی ابوبکر به وی گفته شد: جواب پروردگارت را چه می دهی؟ الان که هستی چگونه با مردم برخورد می کنی چه رسد به زمانی که نباشی؟ ابوبکر پاسخ داد: خواهم گفت: خواهم گفت: بهترین آفریدگان تو را جانشین خود بر آنها قرار دادم (طبری، ۱۳۷۸: ۴۳۳/۳).^۱

در گزارش دیگری آمده است ابوبکر به هنگام مرگ، عبدالرحمن بن عوف را

۱- این روایت با سندی دیگر نیز در الطبقات الکبری نقل شده است. (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۲۰۸/۳)

خواست و حال عمر را پرسید: عبدالرحمن گفت: او بهتر از آن است که پنداری اما خشن است (طبری، ۱۳۷۸: ۴۲۹/۳). از عثمان نیز پرسید، عثمان به او گفت: باطنش از ظاهرش بهتر است و در میان ما کسی مثل او نیست. (طبری، ۱۳۷۸: ۴۲۵/۳) ابوبکر به عثمان گفت: اگر او را ندیده بودم از تو نمی گذشتم. (ابن الاثم، ۱۴۱۱، ۱/۱۲۱)

همچنین گفته شده عثمان برای نوشتن عهدنامه فرا خوانده شد. در هنگام املاء و تقریر حکم، ابوبکر از هوش رفت و عثمان که کاتب بود نام عمر را به عنوان خلیفه برگزیده ابوبکر نوشت. ابوبکر به هوش آمد و وقتی عمل عثمان را دید خطاب به وی گفت: آیا ترسیدی که در بیهوشی بمیرم و کار مسلمانان به اختلاف کشد؟ سپس ابوبکر دستور داد عهدنامه را بخوانند و خود به مردم متذکر شد که کسی از خویشاوندانش را بر آنها انتخاب نکرده است و از آنان خواست که از عمر اطاعت کنند. (طبری، ۱۳۷۸: ۴۳۳/۳) به امامت او رضا دهند، از فرمان او سر برنگردانند تا با خدای سبحانه و رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) قربت یابند. (ابن الاثم، ۱۴۱۱: ۱/۷۹)

به نظر می‌رسد موضع گیری صحابه در انتصاب عمر، حکایت از ناخشنودی آنان از این امر دارد (و با وجود اینکه تنها موافقان و مشاوران ابوبکر، عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف بوده اند) اما ابوبکر بر این نارضایتی وقعی ننهاد و عمر را به صورت کتبی به عنوان خلیفه پس از خود برگزید.

براین اساس شیوه انتقال خلافت به خلیفه دوم، به شیوه ی وصیت بوده است. به این صورت که خلیفه دوم به نص و حکم خلیفه اول بر مسند خلافت قرار گرفت. حال اگر با کمی تسامح ادعای گردانندگان سقیفه در بیعت مردم در خصوص خلیفه اول را بپذیریم می‌بینیم این شیوه (انتخاب توسط مردم) در انتخاب خلیفه دوم نادیده انگاشته شد و ابوبکر در آخرین روزهای حیات خود، بدون مشورت با اصحاب (به استثنای چند نفر که نمونه آن عثمان و عبدالرحمن بود) عمر را به جانشینی خود منصوب کرد. (طبری، ۱۳۷۸: ۴۲۸/۳)

۲-۱-۳- شورای محدود

پس از رحلت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ابوبکر با بیعت عده‌ای از مردم به خلافت رسید وی هنگام درگذشت، عمر را به خلافت منصوب کرد. عمر در زمان

خلافتش به صراحت از شورایی بودن تعیین خلیفه سخن گفت.^۱ و در هنگام مرگ، هنگامی که از او خواستند خلیفه پس از خود را تعیین کند، گفت: اگر انتخاب نکنم به روش بهترین (یعنی رسول خدا) رفتم و اگر انتخاب کنم باز به روش بهترین (یعنی ابوبکر). به نظر می‌رسد عمر با این سخن خواست به هر گونه عملکرد خود در انتخاب خلیفه، مشروعیت بخشد. وی سپس وصیت نامه‌ی ویژه‌ای برای تعیین جانشینی خلیفه نگاشت و ظاهراً کسی را به خلافت منصوب نکرد. بلکه خلافت را میان شش نفر از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شوری قرار داد. (ابن حنبل، بی تا: بخش مسند عمر، ۸۹/۱، ح ۸۵ و ۱۲۴) و گفت: من در اطراف و اکناف نگریستم و شما را رهبران مردم یافتم. خلافت جز با یکی از شما نتواند رفت ولی من از نفاقی که در میان شما برخیزد می‌ترسم.

استدلال خلیفه دوم در صلاحیت اعضای شورا، برای انتخاب خلیفه، رضایت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از ایشان در زمان رحلت بود. (دینوری، ۱۴۱۰: ۲۵/۱؛ ابن حنبل، بی تا: بخش مسند عمر / ۸۹/۱، ح ۸۵) ریاست این شورا از آن عبد الرحمن بن عوف بود. (البلاذری، ۱۴۱۷: ۱۹/۵) عبدالله بن عمر نقش مشاور و از حق نامزدی و رای برخوردار نبود. (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۶۱/۳).

در این شورا عمر دستور داده بود انتخاب خلیفه باید بر اساس پیروی اقلیت از اکثریت باشد (البلاذری، ۱۴۱۷: ۱۱۲/۵). و در صورت تساوی آراء نظر گروهی مقدم است که عبد الرحمن در آن حضور دارد (طبری، ۱۳۷۸: ۲۲۹/۴). از آنجا که چنین وصیت نامه‌ای با نبود خلیفه ضمانت اجرایی چندانی نداشت، عمر قبل از مرگ، ابو طلحه انصاری را خواست و با دادن وصیت نامه به وی از او خواست که با پنجاه تن از خزر جیان مورد اعتماد خود شمشیر به دست بر درب شورا ایستاده و بر اجرای مفاد آن نظارت کنند (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۳۴۱/۳). سرانجام پس از سه روز از برگزاری شورا عبد الرحمن با دو شرط

۱ - هر کس بدون مشورت با دیگر مسلمانان با شخصی بیعت کند، بیعت او پذیرفته نیست و کسی نمی‌تواند با او بیعت کند و گرنه هر دو کشته می‌شوند. طبری، ۱۴۱۵: ۲۱۳.

۲ - علی بن ابی طالب، عثمان بن عفان، عبد الرحمن بن عوف، زبیر بن عوام، طلحه بن عبدالله و سعد بن ابی وقاص.

خلافت را به امام (علیه السلام) پیشنهاد کرد. شرط نخست آنکه حضرت بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر (صلوات الله علیه و آله) عمل کند. حضرت این شرط را پذیرفت. (یعقوبی، بی تا: ۱/۱۶۲) شرط دوم این بود که خلیفه باید از رویه شیخین پیروی کند. که حضرت از پذیرفتن این شرط امتناع نمود. و هرگز حاضر نشد به دروغ حاکمیت را به چنگ آورد. (البلاذری، ۱۴۱۷: ۵/۲۲) و گفته‌اند که علی (علیه السلام) خشمگین از محلّ شورا بیرون آمد، ولی اعضای شورا خود را به او رسانیده، گفتند: موافقت کن، وگرنه با تو می‌جنگیم! در نتیجه، علی (علیه السلام) با آنها بازگشت و با عثمان بیعت کرد. (مسعودی، ۱۴۰۹: ۱/۱۶۲). و بدین سان خلافت ظاهرا و عوامفریبانه به حضرت پیشنهاد و سپس ستانده شد، و آنگاه عثمان با پذیرش دو شرط مذکور از سوی رئیس شورا به خلافت برگزیده شد. بدین ترتیب عمر برای انتخاب خلیفه پس از خود (راه انتخاب توسط مردم و راه نص کتبی را کنار زد) و روشی جدید به نام شورا ابداع نمود و خلیفه سوم به وسیله شورایی محدود به خلافت رسید.

۲-۲- اوصاف خلیفه از دیدگاه خلفای سه‌گانه

خلفای سه‌گانه برای جانشینی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اوصاف و شرایطی را در نظر گرفتند. قریشی بودن و عدم تجمیع خلافت در خاندان نبوت، مهاجر بودن، مسن تر بودن از جمله مهمترین اوصاف و ویژگیهاست.

۲-۲-۱- لزوم قریشی بودن خلیفه

بر اساس گزارشهای تاریخی، در ماجرای سقیفه به دنبال بحث و مجادله بر سر کسب قدرت، ابوبکر خطبه ای را آغاز کرد. (طبری، ۱۳۷۸: ۳/۲۲۰) وی با تاکید بر ضرورت قریشی بودن خلیفه، قریش را سزاوارتر از سایرین به خلافت معرفی کرد. (یعقوبی، بی تا: ۲/۱۲۳) و ضمن اعتراف به همراهی و یاری انصار به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنها را به تسلیم در برابر خدا دعوت کرد و حق امارت را به سبب خویشاوندی با پیامبر به قریش داد و گفت: قریش از شما انصار به محمد اولی تر است. (همان) عمر نیز با تکرار سخنان ابوبکر گفت: ما عشیره و یاران رسول خدا هستیم. و پیامبر عرب از شما نیست. (طبری، ۱۳۷۸: ۳/۲۱۸-۲۲۰) و تاکید کرد که خلافت باید در خاندان نبوت باشد و ما

خویشاوندان و خاندان اویم و کسی که با ریاست و حکومت و میراث محمد منازعه می کند باطل گرا، گناهکار و در ورطه هلاکت به سر می برد. (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۳ ش: ۹/۶) در گزارش دیگری آمده است (البلاذری، ۱۴۱۷: ۱/۵۸۴) در اجتماع سقیفه، ابوبکر با استناد به روایت «الائمه من قریش» و اختصاص حق امارت به قبیله قریش،^۱ و تاکید عمر بر سخنان وی، بیشتر حاضران در سقیفه را به انفعال کشاند و به همگان فهمانده شد که غیر از قبیله قریش، بقیه قبائل حق خلافت و رهبری ندارند.

شهرستانی در تبیین این مطلب که چرا انصار بیعت با ابوبکر را پذیرفتند و از پیشنهاد خود مبنی بر اینکه هریک از مهاجران و انصار، رهبر داشته باشند دست برداشتند، می گوید: انصار بدان جهت از پیشنهاد خود منصرف شدند که ابوبکر از پیامبر (صلی الله علیه واله) روایت کرد که آن حضرت فرمود: «الائمه من قریش» رهبران امت اسلامی از قریشند. (شهرستانی، ۱۴۰۴: ۱/۲۴)

بر این اساس گردانندگان سقیفه پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با استدلال به اینکه از قبیله قریش اند و با رسول خدا قرابت و خویشاوندی داشته و از عشیره و اولیاء او به شمار می روند، خود را به خلافت سزاوارتر دانسته و سایر مدعیان خلافت را کنار زدند.^۲

تکیه بر خویشاوندی با رسول خدا در سقیفه، بعدها نیز مبنای عمل قرار گرفت. شاهد سخن این که، عثمان به سبب همین خویشاوندی، خود را شایسته مقام خلافت می داند و می گوید: من داماد پیغمبر خدا و عموزاده ی وی که سابقه و حرمت دارم و باید این کار را به

۱ - وَلَمْ تَعْرِفْ الْعَرَبُ هَذَا الْأَمْرَ إِلَّا لِهَذَا الْحَيِّ مِنْ قُرَيْشٍ. ابن حنبل، احمد، مسند/حماد، مسند عمر، حدیث ۳۶۸.

۲ - البته خلیفه دوم در زمان زمامداری خود علی رغم نگرش قومی و قبیله ای و با تاکید بر قریشی بودن جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله در سقیفه، در روزهای منتهی به مرگ، هنگامی که از او خواستند جانشین تعیین کنند، یکی از سخنان او این بود که اگر سالم وابسته ابوحنیفه زنده بود، او را جانشین می کردم. درحالی که نسب سالم قریشی نبوده است. (طبری، ۲۲۹/۴) براین اساس به نظر می رسد که وی خلافت غیر خویشاوند و غیر قریش را نیز درست می دانست.

من بدهند. (طبری، ۱۳۷۸: ۵۸۲/۲) معاویه و خلفای دیگر بنی امیه نیز در تضعیف خاندان بنی هاشم و برکناری ایشان از صحنه سیاسی تا جایی پیش رفتند و به قدری برای اثبات خویشاوندی بنی امیه با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تبلیغ کردند و افکار عمومی را فریفتند که بعدها ده تن از فرماندهان سپاه شام سوگند یاد کردند که جز بنی امیه نزدیکانی برای پیامبر سراغ ندارند. (مسعودی، ۱۴۰۹: ۳، ۴۳. ذهبی ۱۴۱۳: سیر اعلام النبلاء، ۳۴۹/۵) سخن دختر عبدالمطلب، که به معاویه گفت: پیامبر از ما بود که پیروز شد اما پس از او شما بر ما مسلط شدید و احتجاج کردید که با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قرابت و خویشاوندی دارید. (ابن عبد ربه، بی تا: ۳۴۶/۱-۳۴۷) نیز تائیدی بر مطلب فوق است.

۲-۲-۲- عدم تجمیع خلافت و نبوت در یک خاندان

خلفای سه گانه رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را پایان سیادت بنی هاشم می دانستند و «هرگز مایل نبودند با تجمیع نبوت و خلافت اقتدار این خاندان همچنان ادامه یابد.» (جوهری، بی تا: ۵۲) بر این اساس، قرابت و خویشاوندی را به اقربای غیرهاشمی محدود کردند و هدف آنان از این محدودیت، عدم تجمیع خلافت در خاندان نبوت است. آنان به این نتیجه رسیده بودند که اگر خلافت در خاندان بنی هاشم جاری شود به دلیل برتری معنوی ایشان تا سالیان متمادی در میان ایشان ادامه خواهد یافت و دیگر از آنها خارج نمی شود. ولی اگر در دست غیر آنها باشد، بین سایر قبایل قریش دست به دست می گردد. (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۳ش: ۱/۱۹۴) از این رو کوشیدند تا با توسل به ساز و کارهای قبیله ای راه چاره ای بیابند و خلافت را از مرکز اصلی خود منحرف سازند. (اصفهانی، ۱۴۱۵: ۳۳۴/۶) اینان برای مشروعیت بخشی به خلافت خود و به انزوا کشیدن بنی هاشم به جعل حدیث از پیامبر پرداختند. ابوبکر پس از شنیدن استدلالات حضرت علی

۱- چنانکه گفته شده ابوسفیان بزرگ خاندان اموی با شنیدن خبر خلافت عثمان شادی بسیار نمود و گفت این رویداد به معنای بازگشت همه امویان به موقعیت های از دست رفته و بازیابی همه آن چیزهایی است که زمانی از آن برخوردار بوده اند. وی افزود که این دستاورد را به هیچ بهایی نباید از دست داد. (اصفهانی،

(علیه السلام) (نهج البلاغه/ نامه ۲۸)^۱ درباره ی شایستگی اش به خلافت گفت: تمامی سخنان صحیح است اما من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: «به درستی که ما اهل بیتی هستیم که خداوند تبارک و تعالی ما را برگزیده و اختیار کرده است، و برای ما آخرت را بر دنیا ترجیح داده، و آن را برای ما برگزیده است، و البته خداوند چنین نیست که برای ما اهل بیت نبوت و خلافت را با هم جمع نماید». (طبری، ۱۳۸۷: ۸۰/۳)

علی (علیه السلام) به ابوبکر فرمود: آیا از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شاهدی بر این حدیث داری که او هم با تو این حدیث را شنیده باشد؟! عمر گفت: خلیفه رسول الله راست می گوید، من هم شنیدم که رسول خدا چنین گفت. و ابو عبیده و سالم پسر خوانده حذیفه و معاذ بن جبل هم گفتند: ما هم از رسول خدا همگی شنیده ایم. حضرت فرمود: بنابراین شما به صحیفه خود که در کعبه نوشته اید و بر آن پیمان نهاده اید که: اگر محمد بمیرد و یا کشته شود ما نمی گذاریم که امر خلافت در اهل بیت او قرار گیرد، وفا کرده اید.

ابوبکر این حدیث ادعایی خود را در پاسخ برخی از یاران حضرت مثل ام ایمن و بریده نیز تکرار کرد. این حدیث بر عوام تاثیر گذاشت و ایمان مردم را در حمایت علی علیه السلام سست و عده ای را دچار تردید کرد. به گونه ای که طلحه در احتجاج با علی (علیه السلام) به این شبهه استناد می کند و می گوید: ما با حدیث ابوبکر و عمر و اصحاب چگونه عمل کنیم. (سلیم بن قیس، ۱۴۰۵: ۵۸۹/۲)

خلیفه دوم نیز عدم تجمیع خلافت و نبوت در بنی هاشم، را مبنایی برای انتخاب خلیفه پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به شمار آورده و این شرط را خواست قریش می داند.^۲ طبری در وقایع سال بیست و سوم از هجرت در سیره عمر می نویسد:

۱ - فَخَنُّ مَرَّةً أَوْلَىٰ بِالْقُرَابَةِ وَ تَارَةً أَوْلَىٰ بِالطَّاعَةِ وَ لَمَّا اخْتَجَّ الْمُهَاجِرُونَ عَلِيَّ الْأَنْصَارِيَّ يَوْمَ السَّقِيْفَةِ بِرَسُولِ اللَّهِ ص فَلَجُوا عَلَيْهِمْ فَإِنْ يَكُنْ الْفَلَجُ بِهِ فَالْحَقُّ لَنَا دُونَكُمْ وَ إِنْ يَكُنْ بغيرِهِ فَالْأَنْصَارُ عَلَىٰ دَعْوَاهُمْ.

۲ - البته وی هنگام تعیین شورایی برای انتخاب خلیفه پس از خود، امام علی (علیه السلام) را جزء شورای شش نفره برای خلافت قرار داد و با این کار شرط «عدم تجمیع خلافت در خاندان نبوت» را نادرست و صلاحیت حضرت را برای خلافت تایید کرد.

مردی از اولاد طلحه روایت می‌کند که ابن عباس گفت: در بعضی از سفرهائی که عمر کرد، من هم با او همسفر بودم. از من پرسید: چرا قوم شما از دادن خلافت به شما خودداری کردند؟! گفتم: نمی‌دانم. گفت: و لیکن من می‌دانم، قوم شما قریش، امارت و حکومت شما را بر خودشان ناپسند داشتند. گفتم: به چه علت و سبب، در حالی که ما نسبت به ایشان حکم اصل و پایه را داشتیم؟ گفت: «خداوندا من از تو طلب غفران دارم، قریش ناپسند داشتند که نبوت و خلافت در شما بنی هاشم جمع شود، تا اینکه وسیله مفاخرت و حسّ مباهات و فخریّه گردد. و بنابراین قریش خودش برای خود خلیفه تعیین کرد، و در این نظریّه و تعیین، به هدف رسید و موفق آمد».

در گزارشی دیگر، آمده است: ابن عباس می‌گوید: روزی همراه عمر بن خطاب می‌رفتم، او به من گفت: ای پسر عباس چه چیز قوم شما را از شما بازداشت و موجب شد که گرد شما جمع نشوند با آنکه شما اهل بیت خاصّ رسول خدا هستید؟! من در پاسخ او گفتم: نمی‌دانم. عمر گفت: و لیکن من می‌دانم! شما بنی هاشم بر قریش به سبب نبوت که در شما قرار گرفت برتری و فضیلت پیدا کردید. قریش گفتند: اگر بنی هاشم به واسطه خلافت هم با نبوت برتری و فضیلت پیدا کند دیگر چیزی برای ما باقی نمی‌گذارند. و به درستی که نصیب افضل که نبوت است در دست شماست، بلکه من چنین می‌پنداشتم که خلافت هم با نبوت در شما مجتمع می‌شود، اگر چه نزول خلافت در شما علی رغم آنف قریش بوده باشد! (ابن عبد ربّه، بی تا: ۷۷/۳)

جرجی زیدان می‌گوید: «آنچه از کلمات عمر و غیر او در جاهای مختلف ظاهر می‌شود آن است که: آنها دیدند که بنی هاشم به واسطه نبوت عزّت پیدا کردند چون پیغمبر از بنی هاشم بود، فلذا نیکو نشمردند که خلافت را هم برای آنها به روی نبوت اضافه کنند». (جرجی زیدان، بی تا: ۵۳/۱)

۲-۲-۳- لزوم مهاجر بودن خلیفه

براساس گزارشهای تاریخی پس از هجرت، مسلمانان یثرب به دو دسته انصار و مهاجر تقسیم شدند. در زمان رسول خدا گاه میان آنها کدورتی به وجود می‌آمد و هریک دیگری را تحقیر می‌کرد و خود را عرب اصیل و دیگری را عرب وابسته می‌خواند. اما با

تدبیر و درایت رسول خدا بین آنان پیمان برادری بسته شد و تعارض میان انصار و مهاجرین حالتی غیر فعال به خود گرفت و روابط میان آنها تقویت شد. (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۲۳۸/۱) به گونه ای که براساس آیه ۹ سوره حشر^۱ انصار در دل خود هیچ احساس تمایل و چشمداشتی به اموالی که به مهاجران داده شد نداشتند و آنها را بر خود ترجیح می دادند.

اما با رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و بروز واقعه سقیفه این شکاف دوباره فعال شد و دو طرف به افتخارهای قومی و قبیله ای استناد کردند. ابوبکر و عمر در سقیفه با استدلال به اینکه جزء سابقین در هجرت بوده، خود را به خلافت سزاوارتر دانستند. ابوبکر ضمن اعتراف به همراهی و یاری انصار به رسول خدا آنها را به تسلیم در برابر خدا دعوت کرد و گفت: فضیلت و موقعیت و سوابق شما انصار در اسلام برای همه مردم روشن است. کافی است که پیامبر شما را برای دین خود کمک و یار اتخاذ کرد و بیشتر یاران و همسران پیامبر از خاندان شماست. اگر از گروه سابقین در هجرت بگذریم هیچ کس به مقام و موقعیت شما نمی رسد. بنابراین چه بهتر، ریاست و خلافت را گروه سابق در هجرت به دست گیرد. (یعقوبی، بی تا: ۱۲۳/۲؛ طبری، ۱۳۷۸: ۳/۳۲۰)

عمر نیز با تکرار سخنان ابوبکر، بر خویشاوندی مهاجرین با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تاکید کرد. وی خلافت انصار را موجب طغیان عرب و قرابت را از جمله شرایط سزاوار بودن به خلافت به حساب آورد. (دینوری، ۱۴۱۰: ۲۴-۲۵) وی ضمن مخالفت با طرح دو مدیریتی (امیری از انصار و امیری از مهاجران) گفت: «دو شمشیر در یک غلاف ننگند و عرب به خلافت شما انصار راضی نخواهند شد. (طبری، ۱۳۷۸:

۳/۳۲۰)

۲-۲-۴- لزوم مسن تر بودن خلیفه

بر اساس انگاره شیخوخیت که ریشه در فرهنگ قومی و قبیله ای مردمان جزیره العرب داشت، کسی می توانست بر مسند زمامداری تکیه زند که از لحاظ سن و سال متناسب با این منصب باشد. از این رو یکی از استدلال ها بر مدح ابوبکر در واقعه سقیفه

۱ - «...یحیون من هاجر الیهم ولایجدون فی صدورهم حاجه مما اوتوا و یوثرون علی انفسهم...»

صاحب سن بودن او دانسته شده است. (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۲۴۷/۵) و از جمله علل مخالفت با خلافت امام علی (علیه السلام)، کم سن و سال بودن و جوانی حضرت عنوان شده است. شاهد مطلب آن که پس از حوادث سقیفه، هنگامی که علی (علیه السلام) از بیعت با ابوبکر خودداری کرد، ابوعبیده به ایشان گفت: تو کم سن و سال هستی و اینان بزرگان قوم تو هستند. و تو همانند آنان تجربه نداری. با ابوبکر بیعت کن و اگر عمرت باقی باشد به سبب فضل و دین و علم و فهم و سابقه قرابت سزاوار این منصب هستی. (دینوری، ۱۴۱۰: ۱، ۲۹) و در جایی دیگر گفته است: پیران قبیله بهتر از پس کارهای خلافت برمی آیند. (ابن طاووس، ۱۴۱۳: ۳۱۱) همچنین در گفتگوی عمر و ابن عباس در زمان زمامداری خلیفه دوم، عمر اعتراف کرد که علی (علیه السلام) برای مقام خلافت شایستگی دارد ولی کم سن و سال بودن امام را یکی از دلایل عدم انتخاب وی شمرد. (یعقوبی، بی تا: ۱۵۸/۲) عثمان نیز کبر سن را از جمله شروط خلافت می دانست و در شورای تعیین خلیفه، خود را به دلیل کهولت سن، شایسته منصب خلافت می دانست. وی گفت: پیری از عبدمنافم و... باید این امر را به من بسپارند. (طبری، ۱۳۷۸: ۵۸۲/۲)

بنابراین به نظر می رسد، کبر سن از جمله معاییری است که از سوی برخی صحابه و خلفای نخستین برای مشروعیت خلیفه، مورد توجه قرار گرفته است، و اینان، علی رغم اعتراف به شایستگی علی (علیه السلام) برای جانشینی بلافضل رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، جوانی حضرت را بهانه‌ای برای دور کردن ایشان از جایگاه خلافت قرار دادند.

۳- دیدگاه اهل سنت درباره نحوه انتخاب خلیفه

اغلب اندیشمندان اهل سنت برای انتخاب خلیفه به روش هایی همچون بیعت اهل حل و عقد، استخلاف و شورا تمسک جسته اند. قاضی عبدالجبار معتزلی، طرق امامت را در نزد معتزله براساس عقد و اختیار می داند. (سبحانی، ۱۴۲۷: ۲۱۵/۳)

ابن کثیر از علمای اشعری مذهب براین باور است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر کسی تنصیب نکرده است از این رو خلافت از طریق اجماع امت قابل اثبات است. (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۲۲۴/۵)

اشعری (اشعری، ۱۳۹۷: ۲۵۵) و باقلانی (باقلانی، ۱۹۸۷: ۴۴۲/۱) نصوص رسیده در باب

خلافت را اخبار آحادی دانسته که راویان آنان ضعیفند اینان با مشروع جلوه دادن اجماع و شورا، خلافت سه خلیفه نخست را مورد تایید قرار دادند. و به نظر می رسد اغلب اندیشمندان اهل سنت از آن جا که در مقابل عمل انجام شده ای قرار گرفته اند (که همان خلافت ابوبکر است) در صدد توجیه این عمل بر آمده و می کوشند مشروعیت آن را به اثبات برسانند. به همین جهت گاهی به اجماع امت یا اجماع اهل حل و عقد تمسک می کنند و آن را دلیل مستقلی بر مشروعیت خلافت می دانند. ولی از آن جا که با اشکال های متعددی مواجه شدند، از جمله حاصل نشدن اجماع و نبود میل و رغبت عمومی بر خلافت ابوبکر، در صدد بر آمدند تا دایره آن را ضیق کنند، لذا به اتفاق اهل حل و عقد یعنی علمایی که برای مردم عقد یا ایقاع می خوانند، یا پایین تر از آن به اتفاق چهل یا شش یا پنج یا چهار یا سه، یا دو و حتی یک نفر بسنده کردند، تا کار انجام شده را توجیه نمایند. بر این اساس تفتازانی می گوید: «امامت نزد اکثر اهل سنت به اختیار علمای اهل حل و عقد ثابت می شود هر چند تعداد آنان اندک باشد؛ زیرا امامت ابوبکر بدون نص و اجماع بود.» (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۲۶۴/۵)

دیدگاه اهل سنت در بکارگیری روشهای اجماع، انتخاب و شوری در تعیین جانشین به این معناست که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، امت خویش را در امر مهم دین مهمل گذاشته است. در حالی که سیرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با مهمل گزاردن امر خلافت تعارض دارد، ایشان بر امت خود از پدر مهربانتر بود و آنان را در کوچکترین مسائل رهبری می کرد و هر گاه دو روز از مدینه غائب بود، به جای خود جانشین انتخاب می کرد حال چگونه ممکن است مهم ترین امر، یعنی خلافت روی زمین را، مهمل گذارده و مردم را به طریق حق رهنمون نسازد (حلی، بی تا: ۵۱۴).

مستشرقان نیز کمابیش به این مساله اختلافی بین شیعه و سنی پرداخته اند. ویلفرد مادلونگ محقق و اسلام شناس نامدار آلمانی با استناد به متون اصیل مورخان مسلمان، پژوهش جدیدی در این زمینه به عمل آورده است.

او با ژرف نگری در قرآن کریم معتقد است که حتی اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) جانشینی هم تعیین نکرده بود، در نظر نداشت و راضی نبود که ابوبکر جانشین طبیعی او

باشد. (مادلونگ، ۱۳۸۵: ۳۲) این دیدگاه، نظریه متداول میان اهل سنت و سایر اسلام‌شناسان غربی در باره خلافت ابوبکر را مورد تردید قرار داد. مادلونگ با نگاهی به موضوع خویشاوندی در قرآن به نقش خانواده‌های پیامبران پیشین در حمایت از انبیاء و هم‌وراثت آنان می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که بر اساس قرآن، جانشین طبیعی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمی‌تواند ابوبکر باشد.

وی عقیده دارد می‌توان با مطالعه ی قرآن به مواد ارزنده ای در مورد جانشینی پیامبر به طور غیر صریح دست یافت و می‌نویسد: وارثان محمد خاتم پیامبران، نیز چون سایر پیامبران، خویشاوندان نزدیکش بودند که در جنبه های مختلف مُلک، حکومت، حکمت، کتاب و امامت یعنی میراث پیامبر از او ارث می‌بردند یعنی در همه ی این جنبه ها به جز پیامبریش وارث آخرین پیامبر بودند. بنابراین چرا نباید محمد مانند یکی از پیامبران قبلی جانشینی از خانواده اش داشته باشد؟ وی در پاسخ به شبهه از دنیا رفتن پسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تعلق مشیت الهی به عدم جانشینی آنها می‌گوید: بنا به فرض اگر قرار بود جانشینی از خانواده ی پیامبر برایش منصوب نشود چرا سایر خویشاوندانش مانند پسرانش از دنیا نرفتند؟ بر این اساس می‌توان استدلال متقنی کرد که مشیت الهی نمی‌تواند محمد را از جانشینی موروثی خانواده اش منع کرده باشد و یا نمی‌توان ادعا کرد. برخلاف سایر پیامبران، مشیت الهی بر این قرار گرفته باشد که مسلمانان رهبرشان را توسط شورا انتخاب کنند هر چند قرآن مؤمنان را به شورا دعوت کرده است اما امر جانشینی پیامبران را هرگز از طریق شورا توصیه نکرده است. بلکه این امر مانند آنچه در مورد سایر پیامبران صدق می‌کرد به وسیله ی انتصاب خداوند رخ می‌داد به این معنا که در طول تاریخ نبوت همواره جانشین پیامبر (خواه پیامبر باشد یا نباشد) از میان خانواده پیامبر و توسط خداوند برگزیده شده است. (مادلونگ، ۱۳۸۵: ش: ۳۲) بدین ترتیب مادلونگ اگرچه اعتقادی به تصریح پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره جانشینی علی (علیه السلام) ندارد اما ایشان را، به دلیل پیوند نسبی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) شایسته جانشینی می‌داند. (همان: ۳۲) و با تصریح در نفی شیوه تعیین خلیفه توسط شورا و تاکید بر انتصاب الهی خلیفه، به دیدگاه شیعه کمک می‌کند.

نتیجه گیری

همانطور که دیدیم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره امامت و خلافت امیر المومنین (علیه السلام) روایات متعددی در منابع شیعه و سنی نقل شده است. با این حال، هم سخن و هم عملکرد خلفا و همراهان ایشان درباره خلافت جهت گیری دیگری داشته که در واقع در تقابل با روایات منقول از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. حال چگونه می توان این تقابل را حل کرد؟ پاسخ شیعیان آنست که منصب امامت، همچون رسالت منصبی الهی است از این رو تعیین آن به خداوند متعال واگذار شده است. و به دنبال نصب الهی نصوص متعددی درباره کیستی خلیفه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده است. اهل تسنن در مقابل راه دیگری را در پیش گرفته اند. ایشان عمدتاً این احادیث را معتبر دانسته و تلقی به قبول کرده اند، اما معنا و تفسیری برای آنها مطرح کرده اند که با سخن و عملکرد خلفا تعارض نداشته باشد.

صرف نظر از اینکه کدام پاسخ درست است، از مجموع روایات منقول از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره هویت و اوصاف خلیفه بعد از خود و سخنان و عملکرد خلفا درباره خلافت، می توان دریافت که در میان آنها دو دیدگاه معارض درباره خلافت وجود داشته است:

- ۱- دیدگاهی که در روایات منقول از پیامبر (صلی الله علیه و آله) منعکس شده و آن عبارت بوده است از اعتقاد به امامت براساس وصایت.
- ۲- دیدگاهی که در سخنان و عملکرد خلفای سه گانه نمود پیدا کرده و آن عبارت است از اعتقاد به امامت براساس بیعت و شورا.

فهرست منابع

- قرآن مجید.
نهج البلاغه.
۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله (۱۳۸۳ش)، شرح نهج البلاغه، مصحح محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: مکتبه آیه الله مرعشی نجفی.
 ۲. ابن اثیر، علی بن ابی الکریم (۱۳۸۵ق) الکامل فی التاریخ، بیروت: دارالصادر.
 ۳. ابن اعثم، احمد (۱۴۱۱ق) الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالاضواء.
 ۴. ابن حنبل، احمد (بی تا) مسند احمد، بیروت.
 ۵. ابن سعد، محمد (۱۴۱۰ق) الطبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، بیروت: دارالکتب العلمیه.
 ۶. ابن طاووس، علی (۱۴۱۳ق) الیقین فی اختصاص مولانا علی (ع) بامرہ المؤمنین، قم: دارالکتاب.
 ۷. ابن عبد الرب، احمد (بی تا) العقد الفرید، موقع الوراق: نرم افزار مکتبه الشامله ۱.
 ۸. ابن عساکر، علی (۱۴۱۵ق) تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر.
 ۹. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷ق) البدایه و النهایه، بیروت: دارالفکر.
 ۱۰. ابن هشام (بی تا) السیره النبویه، تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الابیاری و عبدالحفیظ شلبی، بیروت: دارالمعرفه.
 ۱۱. ابن هلال ثقفی، ابراهیم (بی تا) الغارات، تحقیق: سید جلال محدث ارموی، مکتبه الشامله.
 ۱۲. ابن مکرّم، محمد (بی تا) مختصر تاریخ دمشق لابن العساکر، محقق روحیه النحاس، ریاض عبدالحمید مراد، محمد مطیع، دمشق-سوریا، دارالفکر.
 ۱۳. اشعری، علی بن اسماعیل (۱۳۹۷ق) الابانہ عن اصول الدیانہ، محقق الفوقیه حسین محمود، الطبعة الاولى، القاہرہ: دارالانصار.
 ۱۴. اصفهانی، ابوالفرج (۱۴۱۵ق) الاغانی، لبنان، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۱۵. باقلانی، محمد (۱۹۸۷ق) تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، الطبعة الاولى، بیروت: موسسه الكتب الثقافیه.
۱۶. امینی، عبدالحسین (۱۴۱۶ق) الغدير في الكتاب والسنة والادب، قم: مركز الغدير.
۱۷. بخاری، محمد بن إسماعیل (بی تا) صحیح البخاری، موقع وزارة الأوقاف المصرية.
۱۸. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷) جمل من انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دارالفکر.
۱۹. تفتازانی، سعدالدین (۱۴۰۹ق) شرح المقاصد، قم: منشورات الشریف الرضی.
۲۰. جوهری بصری، احمد بن عبدالعزیز (بی تا) السقیفه و الفدک، تحقیق: محمدهادی امینی، تهران: مکتبه نینوی الحدیثه.
۲۱. جرجی زیدان (بی تا)، تاریخ التمدن الإسلامی، تعلیق: دکتر حسین مونس، دارالهلال.
۲۲. حلّی، حسن بن یوسف (بی تا) کشف المراد في شرح تجرید الاعتقاد، تحقیق آیه الله حسن زاده الآملی، مرکز الأبحاث العقائدية، بی تا.
۲۳. دینوری، ابن قتیبه (۱۴۱۰ق) الامامه و السیاسه، تحقیق علی شیری، ط الاولى، بیروت: دار الاضواء.
۲۴. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد (۱۴۱۳ق) تاریخ الاسلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت دارالکتب العربی.
۲۵. ذهبی، شمس الدین (۱۴۱۳ق) سیر اعلام النبلاء، به کوشش شعیب ارنوط، بیروت: الرساله.
۲۶. سلیم بن قیس (۱۴۰۵ق) کتاب سلیم بن قیس، چاپ اول، قم: انتشارات هادی.
۲۷. سبحانی، جعفر (۱۴۲۷ق) بحوث في الملل والنحل، قم؛ موسسه الامام الصادق (علیه السلام).
۲۸. الشهرستانی، محمد (۱۴۰۴ق) الملل والنحل، تحقیق محمد سید گیلانی، بیروت: دارالمعرفه.
۲۹. طبرسی، ابو منصور (۱۴۰۳ق) الاحتجاج، مشهد: نشر المرتضی.
۳۰. طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ق) تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث.
۳۱. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۵ق) المسترشد فی امامه علی بن ابیطالب، تحقیق و تصحیح احمد محمودی، قم: کوشانپور.

۳۲. القلقشندی، احمد (۱۹۸۵م) مآثر الانافة فی معالم الخلافة، محقق عبدالستار احمد فراج، مطبعه حکومت الكويت.
۳۳. غزالی، ابو حامد (بی تا) احیاء العلوم الدین، ترجمه مویدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۴. الکلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۸ق) الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ سوم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۵. مادلونگ، ویلفرد (۱۳۸۵ش) جانشینی محمد (صلی الله علیه وآله)؛ ترجمه احمد نمایی و دیگران، مشهد؛ بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۳۶. ماوردی، علی بن محمد البغدادی (بی تا) الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة، دارالحدیث: قاهره.
۳۷. میلانی، سید علی (۱۴۱۳ق) الإمامة فی أهم الكتب الکلامیة و عقیده الشیعة الإمامیة، قم.
۳۸. مسعودی، علی بن حسین (۱۴۰۹) مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقیق اسعد داغر، قم: دارالهجره.
۳۹. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (بی تا) تاریخ یعقوبی، بیروت: دارصادر.